

دیوان حافظ: نسخه دربار مغولان هند

نوشته محمد کریم اشراق

اخیراً به لطف دوست عزیزم، اصغر دستمالچی، نسخه‌ای از دیوان خواجه شیراز، که چاپ دهلی است، به دستم رسید.^۱ اصل نسخه خطی ظاهراً مربوط است به کتابخانه سلطان حسین میرزای بایقرا از سلاطین تیموری که بین ۸۸۶ تا ۸۹۶ هـ ق در خراسان حکومت کرده است. این نسخه بعداً به دربار پادشاهان بابر هند یا مغول کبیر وارد و دست به دست شده است و اکنون در کتابخانه نفیس «خدا بخش» هند نگهداری می‌شود. این نسخه مورد مطالعه شاهان مغول هند بوده که همه مروج زبان شیرین فارسی در شبه قاره هند بوده‌اند، از جمله در هامش نسخه دستخط همایون و جهانگیر دیده می‌شود و قطعاً تا زمان داراشکوه فرزند

۱. مشخصات این نسخه به این شرح است:

Diwan-e-Hafiz, Royal Mughal Copy, Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Patna, Printed at Liberty Art Press, New Delhi, 1992.

شاهجهان^۲، متوفی ۱۰۶۹ هـ.ق، این نسخه در دربار مغولان هند نگهداری می‌شده است و گویا بعدها به مالکیت «سبحان اللّه خان» نامی در گراخ پور (Gorakhpur) درآمده و او نیز که همه کتابخانه شخصی خود را به کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر اهدا کرده این نسخه از دیوان حافظ را که جواهر یکدانه کتابخانه اش خوانده‌اند به دوستش خدابخش بخشیده است و این همان نسخه‌ای است که گفته شد در دهلی طبع شده است.

نسخه مورد وصف، به خط نستعلیق خوبی نوشته شده و ۵۳۱ غزل، ۷۱ رباعی، ۳۸ قطعه، ۶ قصیده (از جمله «جوزا سحر نهاد حمایل برابرم»)، ۱ مخمس، ۶ غزل الحاقی و دو مثنوی دارد (یکی «سرفتنه دارد دگر روزگار» و دیگری «الای آهوی وحشی کجائی»). از غزها، غزل «زهی خجسته زمانی که یار باز آید» یک بیت، و غزل «اندیشه خاص و عام دارد» تنها چهار بیت است. در این شمارش غزل «مرا دلپست پریشان زدست غم پامال» جزء غزلیات است، ولی به حساب نیامده است. از بابت رسم الخط همواره «گ» را «ک» نوشته و حرف اضافه به پیوسته است مانند بهوایی به جای به‌هوایی و کسره اضافه به صورت «ء» مشخص شده است. صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲ سفید است. نسخه دارای دو تصویر است یکی درباره غزل «زدر درآ و شبستان ما منور کن» و دیگری «صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست». ورق اول و هفت ورق آخر کار جدیدتری است.

بعدها کتابدار کتابخانه خدابخش، به نام عبدالمقتدرخان بهادر، در جلد اول فهرست نسخ کتابخانه مذکور گزارشی جالب توجه به انگلیسی از این نسخه داده است. گرچه ظاهراً این گزارش در سال ۱۹۰۹ نوشته شده که عیناً در مقدمه چاپ افست اخیر درج گردیده است، ولی نمی‌توان مطلب زیادی به این گزارش افزود. نظر به اهمیت این گزارش که به عنوان مقدمه در چاپ سال ۱۹۹۲ گزارش مورد بحث تکرار شده است خلاصه‌ای از آن ذیلاً نقل می‌شود.

نسخه مورد بحث، همان‌گونه که اشاره رفت، بدون تردید از آثار گرانمای موجود در کتابخانه خدابخش است. در حواشی این نسخه دستنویس‌هایی از شاهان مغول هند مانند همایون و جهانگیر دیده می‌شود که ظاهراً پس از تفأل به دیوان، در حواشی ابیات درج شده و گه‌گاه علت یا نتیجه تفأل هم آمده است. این حواشی بعضاً بر اثر بی‌توجهی صحاف

۲. برای زندگانی و آثار داراشکوه مراجعه شود به: «داراشکوه بودایی پارسی‌زبان»، ترجمه و تحقیق از محمد کریم اشراق، در مجله صوفی، زمستان ۱۳۷۳، ش ۲۵، ص ۱۵ تا ۲۱.

از بین رفته ولی به همت عبدالمقتدر بازسازی شده است. درجه اعتقاد شاهان مغول به حافظ و دیوان او از این حواشی معلوم می‌شود. از این گذشته، جهانگیر در خاطرات خود (ص ۱۸۸ طبع سید احمد) می‌نویسد چندبار به اشعار حافظ تَفأل زده و نتیجه همان بوده است که حافظ گفته. جهانگیر افزوده است: «در بسیاری از مطالب به دیوان خواجه رجوع نموده‌ام و به حسب اتفاق آنچه برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که تخلف نموده». وقتی که داراشکوه فرزند شاهجهان، در کتاب خود سفینه‌الاولیاء، از حافظ شیرازی یاد می‌کند معلوم می‌شود که این نسخه را در اختیار داشته است. او می‌نویسد: «... چنانچه جهانگیر پادشاه که در ایام شاهزادگی به سبب آزدگی از والد خود جدا شده در اله‌آباد می‌بودند و تردّد داشتند در اینکه به ملازمت پدر عالیقدر بروند یا نه، دیوان حافظ را طلب نموده فال گشادند و این غزل برآمده: چرا نه در پی عزم دیار خود باشم / چرا نه خاک ره کوی یار خود باشم... و به موجب این فال، بی تأمل و اهمال، به سرعت روانه شده به ملازمت ایشان مشرف گشتند و قضا را بعد از شش ماه اکبر پادشاه فوت کردند و ایشان پادشاه شدند. این فقیر به دستخط حضرت جهانگیر پادشاه دید که در حاشیه دیوان حافظ این مقدمه را نوشته‌اند...». در آستر داخلی نسخه که مهر صاحبان آن دیده می‌شود، اولین بار در سنه ۸ جلوس سلطان حسین میرزا باقرا از تحویل این نسخه به کتابدار ذکری به میان آمده یعنی مسلماً نسخه قبل از سال ۸۹۴ هـ ق تحریر شده است. این محاسبه بر پایه آغاز حکمرانی سلطان حسین میرزا به سال ۸۸۶ در خراسان است، ولی اگر سال شروع حکمرانی او را در گرگان و مازندران مبدأ بگیریم تاریخ تحریر به قبل از سال ۸۷۱ هـ ق برمی‌گردد.

عبدالمقتدر، در مقدمه یا گزارش خود، ابتدا شرح مستوفایی درباره تَفأل و تاریخچه آن نزد مسلمانان می‌دهد و به رواج تَفأل در کشورهای مسیحی قرون میانه اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که مسیحیان در این دوره با کتابهایی مانند ایلیاد و اودیسه تَفأل می‌زدند و حتی کار به جایی کشیده بود که اطباء آن دوره، برای درمان برخی از دردها، آشکارا تَفأل به ایلیاد را توصیه می‌کردند. پس از آن، وی به شرح آثاری که درباره تَفأل به دیوان خواجه نوشته شده، می‌پردازد. از جمله از حاجی خلیفه (ج ۳، ص ۲۷۲) نقل می‌کند که «محمد بن شیخ محمدالهروی» رساله‌ای در باب تَفأل به دیوان خواجه نوشته و فالهای مهم و تاریخی با

دیوان را بازگو می‌کند. باز از همین حاجی خلیفه نقل می‌شود که «کفوی مولا حسین»، که پس از ۹۸۰ هـ ق / ۱۵۷۲ م درگذشته است، رساله‌ای به ترکی دربارهٔ تَفَالُّ به اشعار خواجه دارد که به حکایات جالب توجهی آراسته است. آنگاه شیوه‌های مختلفی که در تَفَالُّ به دیوان رایج بوده و سرانجام ترکیب فالنامه‌ای با عنوان «فالنامهٔ حضرت خواجه حافظ» نقل شده است.

نویسندهٔ گزارش، با تکیه بر مقدمهٔ جامع منسوب به محمد گلندام، نتیجه می‌گیرد که لقب «لسان‌الغیب» یا «ترجمان‌الاسرار» ساها پس از مرگ حافظ رواج یافته است. در تأیید این نظر نقل می‌کند که در نسخهٔ خطی مجمل فصیحی متعلق به کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، در حوادث سال ۷۹۲ هـ ق / ۱۳۸۹ م از خواجه حافظ به این گونه یاد می‌شود که «مولانا اعظم افتخارالافاضل شمس‌الملله والدین محمدالحافظ‌ال شیرازی» ذکری از «لسان‌الغیب» و «ترجمان‌الاسرار» نیست. حتی عبدالرزاق سمرقندی درگذشته در ۸۸۷ هـ ق / ۱۴۸۲ م در مطلع‌السعدین (نوشتهٔ ۸۷۵ هـ ق) چنین القابی به کار نمی‌برد. جامی نخستین کسی است که گویا این دو لقب را در نفحات‌الانس (نوشتهٔ ۸۷۵ هـ ق / ۱۴۷۰ م) می‌آورد. او در بهارستان (نوشتهٔ ۸۹۲ هـ ق / ۱۴۳۶ م) نیز از این القاب یاد می‌کند.

عبدالمقتدر، پس از این به زندگانی خواجه می‌پردازد و می‌نویسد تاریخ دقیق تولد خواجه را هیچ مورّخی ذکر نکرده است. سبب انتخاب تَخْلُص حافظ را همان محافظت قرآن می‌شمارد و می‌افزاید از جوانی به شعر و شاعری دلبستگی داشته و همچنانکه محمد گلندام در مقدمه‌اش نوشته بیشتر عمر خود را به مطالعهٔ آثار ادبی گذرانده است. مرگ خواجه را در سال ۷۹۱ هـ ق (۱۳۸۸ م) می‌داند و می‌گوید مجمع‌الفصحاء (ج ۲، ص ۱۱) تنها مأخذی است که اصل او را تویسرکانی دانسته است. جامی در نفحات‌الانس (ص ۷۱۵) اشاره دارد به اینکه حافظ پیر و مرشدی نداشته و نمی‌توان گفت که او به کدام طریقهٔ تصوّف اعتقاد داشته، اما از اشعارش برمی‌آید که صوفی بزرگی است. مؤلف خزانهٔ عامره به آمدن پسر حافظ به نام شاه‌نعمان به هند سخن گفته و افزوده است که وی در برهان‌پور درگذشته و نزدیک دژ اسیر دفن شده است. حافظ را دلدادۀ آرامش و گوشه‌نشینی شمرده‌اند. محمدقاسم فرشته، مورّخ پرآوازه، نوشته است که محمدشاه بهمنی سلطان دکن (۷۸۰ تا ۷۹۹ هـ ق) از خواجه دعوت کرد که به دکن سفر کند و هزینهٔ سفر او را هم از پیش فرستاد.

شاعر دعوت را پذیرفت و راهی سفر شد و تا جزیره هرموز هم آمد و در آنجا چون دریا را ناآرام یافت جرأت ادامه سفر نیافت و ناچار به زادگاهش برگشت و غزلی برای سلطان فرستاد.

نویسنده گزارش در بخش دیگری از مقدمه خود می‌نویسد حافظ بزرگترین شاعر غزلسرای فارسی است. گرچه بدون تردید بهترین اشعار عاشقانه از آن سعدی است، اما غزل به دست حافظ تراش یافته و ناب شده است. به ویژه، زیبایی بیان خواجه تا به امروز بی‌همتا مانده و بین شعرای ایران، هرچند که سعدی جایب والا و نامی جاودان دارد و گلستان و بوستانش هردو شاهکار است، لیکن در مقایسه با غزل حافظ باید پذیرفت که حافظ از اقبال بیشتری برخوردار بوده است. سرگور اوزلی (Sir Gore Oseley) که به هنگام عقد عهدنامه گلستان (۱۲۲۸ هـ ق / ۱۸۱۳ م) سفیر بریتانیا در ایران بود (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۹۶) درباره سبک غزل خواجه می‌نویسد: «سبکش روان، بی غلّ و غش، هماهنگ و در عین حال نشان از حکمتی به کمال و آموزنده و آگاهی عمیق از درون و برون طبیعت اشیاء است و بالاتر از همه اینها بیاناتی گیراست که با هیچ شاعر دیگری قابل مقایسه نیست». به هر حال، اشعار حافظ تا زمان بابافغانی شیرازی (درگذشته ۹۲۵ هـ ق / ۱۵۱۹ م) مورد پیروی همه شعرا بوده و بسیاری، از جمله جامی، اشعار او را موضوع تضمین و اقتباس قرار داده‌اند. ادوارد براون، در تاریخ ادبیات خود به سه مصرع از اشعار حافظ اشاره می‌کند که از سعدی است. حافظ به این مطلب اشاره نکرده و ابیات هم‌چنین شهرتی ندارند. براون افزوده است که شاید حافظ، به سبب برخورداری سعدی از شهرت بسیار، نیازی به ذکر نام او نیافته است. برخلاف این توجیه، عبدالمقندر، می‌نویسد حافظ قصد داشته است نشان دهد که با پرداخت او این اشعار سعدی دل‌انگیزتر می‌شود و جلوه بهتر و شاعرانه‌تری پیدا می‌کند. برای نمونه سعدی سروده است:

بدم گفتمی و خرسندم عفاک الله نکو گفتمی سگم خواندی و خرسندم جزاک الله کرم کردی

خواجه حافظ این بیت را به این صورت درآورده است که:

بدم گفتمی و خرسندم عفاک الله نکو گفتمی جواب تلخ می‌زیید لب لعل شکرخا را

دولت‌شاه سمرقندی با عدم دقتی که معمول وی است مرگ خواجه را در سال ۷۹۴ هـ (= ۱۳۹۱ م) دانسته و به گفتگوی شاعر با امیر تیمور، در قضیهٔ فتح فارس و مرگ شاه منصور در ۷۹۵ هـ، اشاره می‌کند، اما همان‌طور که گلندام نوشته حافظ در ۷۹۱، در گذشته است و این نکته از دوبیتی زیر حاصل می‌شود:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل بجز تاربخش از خاک مصلی

منابع دیگری مانند ریاض الشعراء، مجمع الفصحاء (به نقل از ریاض الشعراء)، مفتاح التواریخ، نفحات الانس (به نقل از مفتاح) سال مرگ خواجه را ۷۹۱ هـ دانسته‌اند. اما مؤلفان مجالس العشاق، حبيب التیر، كشف الظنون، هفت اقلیم و نشتر عشق مرگ شاعر را ۷۹۲ هـ نوشته‌اند. دسته دوم به این دوبیتی نظر داشته‌اند:

به سال با و ضاد و ذال ابجد ز روز هجرت میمون احمد
به سوی جنت اعلی روان شد فرید عهد شمس‌الدین محمد

در اینجا، گزارش به نقل فهرست چاپهای دیوان خواجه می‌رسد که عیناً نقل می‌شود:

(۱) کلکته چاپ فورت ویلیام (F. William)، ۱۷۹۱ میلادی، که در ۱۸۲۶ تجدید چاپ شده؛ (۲) متن و شرح ترکی سودی با تصحیح بروکهاوس (Brockhaus) در ۱۸۵۴ م؛ (۳) با ترجمه آلمانی در سه جلد، توسط روزن تسوایگ (Rozenzweig) به ترتیب در سالهای ۱۸۵۸، ۱۸۶۳، ۱۸۶۴ در وین؛ (۴) با شرح فتحعلی، کلکته، ۱۸۵۸ م؛ (۵) توسط سرگرد جاره (S. H. Jarrett)، کلکته، ۱۸۸۱ م؛ (۶) متن با دو شرح ترکی، استانبول، ۱۸۷۰ م؛ (۷) شرح فارسی صادق علی، لکهنو، ۱۸۷۶ و ۱۸۸۶ م؛ (۸) چاپ سنگی کلکته، ۱۸۲۶ م؛ (۹) چاپ سنگی بمبئی ۱۸۲۸، ۱۸۴۱، ۱۸۸۳ م و چاپ ۱۲۶۷ هـ (نسخهٔ چاپ حکیم پسر وصال شیرازی) و ۱۲۷۷ هـ باز در بمبئی؛ (۱۰) چاپ سنگی کانپور ۱۸۳۱ م؛ (۱۱) چاپ سنگی بولاق (مصر) ۱۲۵۰ و ۱۲۵۶ هـ (چاپ ۱۲۵۰ هـ ظاهراً باید با شرح سودی که به قول قزوینی در ۱۲۵۰ هـ در بولاق چاپ شده است متفاوت باشد) و ۱۲۸۱ هـ؛ (۱۲) چاپ سنگی استانبول، ۱۲۵۷ هـ؛ (۱۳) چاپ سنگی تبریز، ۱۲۵۷ و ۱۲۷۴ هـ؛ (۱۴)

چاپ سنگی تهران، ۱۲۵۷ هـ.ق؛ (۱۵) چاپ سنگی مشهد، ۱۲۶۲ هـ.ق؛ (۱۶) چاپ سنگی دهلی، ۱۲۶۹ هـ.ق و نیز ۱۸۸۸ م؛ (۱۷) چاپ سنگی لکهنو، ۱۲۸۳، ۱۲۸۵ هـ.ق و نیز ۱۸۷۶، ۱۸۷۹ و ۱۸۸۳ م؛ (۱۸) چاپ سنگی لاهور، ۱۸۸۸ م.

و اما فهرست ترجمه‌های دیوان خواجه به این قرار نقل شده است:

- (۱) ترجمه به شعر آلمانی از هامور توبینگن (Hamwer Tübingen) در ۱۸۱۲ م.
- (۲) ترجمه به شعر انگلیسی از کلارک (Wilberforce Clarke) با یادداشت و شرح در دو جلد، لندن، ۱۸۹۱ م.

و نیز ترجمه گزیده اشعار خواجه به این نحو فهرست شده است: (۱) به لاتینی به‌اهتمام مینیسکی (Meninski)، وین، ۱۶۸۰ م؛ (۲) به لاتینی به‌اهتمام هاید (T. Hyde) آکسفرد، ۱۷۶۷ م؛ (۳) به لاتینی، رویسکی (Revisky) وین، ۱۷۷۱ م، در مجموعه: «Specimina Poeseos Persicae»؛ (۴) به آلمانی به قلم وال (Wahl) در «گلچین جدید عربی» لایپزیک، ۱۷۹۱ م، صفحات ۴۶ تا ۷۴؛ (۵) به آلمانی به دست داویر (Daumer) در هامبورگ، ۱۸۴۶ م؛ (۶) به آلمانی، به‌اهتمام نورومبرگ (Nurumberg) ۱۸۵۲ م؛ (۷) به آلمانی به قلم نسلمان (Nesselmann) برلین، ۱۸۶۵ م؛ (۸) به آلمانی به‌اهتمام بودن‌اشتد (Bodenstedt) برلین، ۱۸۷۷ م.

گزارش عبدالمقندر با وصف تربت خواجه در شیراز پایان می‌پذیرد. وی می‌نویسد سلطان ابوالقاسم بابر پس از فتح شیراز در سال ۸۵۶ هـ.ق (= ۱۴۵۲ م) تربت خواجه را زیارت کرده و وزیر او مولانا محمد معانی بنایی جالب توجه بر تربت خواجه بنا کرده است. در سال ۱۲۲۶ هـ.ق (۱۸۱۱ م) کریمخان وکیل، روی قبر او لوحی از زُخام مرغوب نصب کرد که بر آن به شیوه خوش نستعلیق این بیت از دیوان حافظ نوشته بودند: مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم / طائر قدسم و از دام جهان برخیزم.

Diwan
-e-
Hafiz

Royal Musnad Copy

KHUDA BAKHSI
ORIENTAL PUBLIC LIBRARY, PATNA

Price Rs. 200.00

دیوان
حافظ

نمونہ شاہان مغلیہ

فخر بخش اور نیک عملیات اللہ بری کی پابند

جمع خوبی و لطف است غدا چو شمش
 و بر شام پد ظفیت بیازی رود
 سجان بکه ازونیک نکند از دم
 چار و ده پیاد است چاکبک شیرین دام
 بوی شیر از لب همچون شکرش می آید
 یار دلدار من از قلب بدینسان
 در پی آن گل نور پسته دل یار ب
 جان بگراند که مضمون کران آید

یکنش مهر و زانیت خدایه بش
 بکش دزارم و در شرح بناسدش
 که بدونیک نیریت نزار و کوش
 که بجان حلقه بکوشش است به چاروش
 که چه خون بکند از شیرین و چه میس
 بیروز و بدلداری خود پادش
 خود کجا شد که ندیم درین چند کوش
 صدق دید و حافظ بود آراش



ما از موده ایم درین شهر بخت خویش
 از پس که پست می گرم و آه کی شمش
 و دشمن ز مبللی چه خوش آمدگی می پسرو
 گای گل بسوسر باش که آن یار تند خو
 خواهی که پخت و پست جان بر تو بگذرد
 که هیچ غیر خادش سر بر فلک زند

پیرون کشیده باید ازین در طرخت خویش
 آتش ز دم چو گل تین نخت نخت خویش
 گل کوشش که درین ز شاخ درخت خویش
 بسیار شد خوی شیند ز نخت خویش
 بگذار عهدت و پختنای پنج خویش
 عارف باب تر کند ز نخت و نخت خویش